

## لوله بخاری

### علی خزاعی فر

برخی پژوهشگران فرنگ‌دیده تازه به عرصه رسیده خیال می‌کنند که «سرقت ادبی»، که معادل plagiarism انگلیسی است، ریشه غربی دارد. این پژوهشگران که از فرهنگ و تاریخ ادبی و علمی کشور خود بی‌خبرند نمی‌دانند که این مفهوم در فرهنگ اصیل ایرانی ریشه دارد و ای بسا که، همچون مفهوم حشاشین (در انگلیسی assassins)، از فارسی به فرهنگ‌های دیگر سرایت کرده باشد. البته طبیعی است که ایرانیان از واژه‌های دیگری مثل سرقت یا انتحال استفاده می‌کردند، ولی هر ناظر بی‌طرفی که موارد انتحال در فارسی را با موارد plagiarism در انگلیسی مقایسه کند به‌سادگی درمی‌یابد که این مفهوم نزد ایرانیان بسیار وسیع‌تر بوده و به سرقت یک بیت یا یک غزل خلاصه نمی‌شده بلکه سارقان ایرانی، گاه بدون اینکه به خود زحمت تغییر و تصرف در لفظ و معنی نویسنده را بدهند، کل کتاب را انتحال می‌کردند و به قول عوام «آش را با جاش می‌بردند». باور نمی‌کنید به یک نمونه تاریخی توجه کنید. این نمونه ادعای علی بن عثمان هجویری است که در آغاز کتاب کشف المحجوب خود آورده:

... و مرا این حادثه افتاد به دو بار: یکی آنکه دیوان شعرم کسی بخواست و باز گرفت و حاصل کار جز آن نبود که جمله را بگردانید و نام من از سر آن بیفکند و رنج من ضایع کرد، تاب الله علیه؛ و دیگر کتابی کردم اندر تصوّف، نام آن منهاج‌الدین، یکی از مدعیان رکیک که کرای گفتار او نکند، نام من از سر آن پاک کرد و به نزدیک عوام چنان نمود که آن وی کرده است، هر چند خواص بر آن قول بر وی خندیدندی. تا خداوند تعالی بی‌برکتی آن بدو در رسانید و نامش از دیوان طلاب درگاه خود پاک گردانید.

در تاریخ ادبیات فارسی اصلاً فصلی مُشبع در باب انتحال وجود دارد و این فصل را به دلیل کثرت انواع انتحال «سراقات» نامیده‌اند و جلال‌الدین همایی در کتاب فنون بلاغت و صناعات ادبی یازده نوع «سراقات ادبی» بر شمرده است.

موارد انتحال را بر دو نوع کلی می‌توان تقسیم کرد: انتحال خفی یا سرقت درجه‌دو و انتحال جلی یا سرقت درجه‌یک. انتحال خفی آن است که سارق عمل خود را از خواننده مخفی بدارد

و مضمونی یا استعاره‌ای از شاعری دیگر را در میان شعر خود بیاورد و آن را به خود نسبت دهد، به این امید که «کسی نمی‌فهمد انشاءالله.» نمونه‌ها هم علی‌برکت‌الله. از جمله این بیت بلفرج رونی:

گفته با زایران، صریرِ درش      مرحبا مرحبا درآی درآی

که انوری ضمن ارتکاب انتحال خفی چنین فرموده:

گفته با جمله زوار صریرِ در تو      مرحبا برنگذر خواجه فرود آی و درآی.

انتحال جلی آن است که شاعر با اطلاع‌رسانی قبلی، در روز روشن، چراغ‌به‌دست، سخن شاعری دیگر را به طرق مختلف در شعر خود بیاورد. طرفه اینکه این نوع انتحال را صناعت ادبی نامیده‌اند و نام‌های متعدد از جمله استقبال و تضمین و غیره بر آن گذارده‌اند. در برخی موارد شاعر سارق در توجیه عمل خود می‌گوید که این کار را به جهت ارادت به صاحب شعر مرتکب شده است! ولی در غالب موارد شاعر سارق شعر شاعر مال‌باخته را در شعر خود می‌آورد تا روی او را کم کند و بگوید که تو آن قدرها هم که دیگران خیال می‌کنند شاعر خوبی نیستی. آخر کسی نیست به او بگوید مرد حسابی، اگر تو شاعر بهتری هستی، چرا خودت را با شاعری «ضعیف» مقایسه می‌کنی؟ این بیچاره اگر تقدّم فضل ندارد فضل تقدّم که دارد. اینجا هم تا دلتان بخواهد نمونه ریخته است. چنان‌که، فی‌المثل، حضرت حافظ در آغاز دیوان خود به استقبال یزیدبن معاویه رفته و این مصرع او را در شعر خود گنجانده است: الا یا ایها الساقی ادر کأسا وناولها. دردآورتر اینکه حافظ برای این عمل شنیع خود توجیه شرعی هم تراشیده است. در روایت آمده شاعری حافظ را در خواب می‌بیند و به وی می‌گوید:

از چه بستی بر خود این شعر یزید      با وجود این همه فضل و کمال

و حافظ هم چنین پاسخ می‌دهد:

گفت واقف نیستی زین مسئله      مال کافر هست بر مؤمن حلال

(البته چون حافظ و گوینده هر دو شاعر بوده‌اند تعجبی ندارد که در خواب هم به زبان شعر با هم گفت‌وگو کرده باشند!)

علاوه بر دو نوع انتحال فوق نوعی انتحال خاص هم در عرصه ادب ایران دیده شده که آن را می‌توان انتحال وارونه نامید و آن چنین است که سارق شعر خود را لابه‌لای دیوان اشعار شاعران نامبردار می‌چپاند بلکه شعرش حیات باقی پیدا کند. مثلاً این شاعران، مثلاً زن‌های

مسکین است که نوزادان خواسته یا ناخواسته خود را جلوی در خانه توانگران رها می‌کنند به امید اینکه آینده‌ای پیدا کنند. بیچاره محققان که باید عمری وقت بگذارند تا معلوم کنند چه تعداد از ابیات شاهنامه از آن فردوسی نیست یا چه تعداد از رباعیات خیام جعلی است. در چهل سال اخیر انتحال در ایران ابعادی شگفت‌انگیز پیدا کرده چون ضرورت و مشروعیت یافته و مرتکبین را ارتقا و پاداش می‌دهند. انتحال در نظام دانشگاهی دیگر نهادینه شده، چنان‌که بدون انتحال هیچ پژوهشی صورت نمی‌گیرد. در این شیوه جدید، استاد نام دانشجویی که او خود از منابع مخفی انتحال کرده از پیشانی پژوهش نمی‌افکند، بلکه نامش را، و سپس نام دانشگاه و وزارتخانه را، پس از نام خود می‌آورد. این نوع انتحال مثل چسب رازی است، چون هر چهار گروهی که در آن دست دارند از آن راضی‌اند: هم دانشجو، هم استاد، هم دانشگاه و هم، مخصوصاً، وزارتخانه.

در این میان البته اهل سیاست هم بیکار ننشستند. آنها ابتدا به جعل مدرک مبادرت کردند ولی بعد از اینکه دیدند واژه «کردانسیسم» وارد دیکشنری آکسفورد شد، رفتند سراغ راه‌های ظریف‌تر انتحال و رسماً در دانشگاه‌های آزاد و شبانه و مناطق آزاد ثبت‌نام کردند و بدون حضور در کلاس‌ها و نوشتن پایان‌نامه، مدارک فوق لیسانس و دکترا گرفتند و وزیر و وکیل و مدیر شدند.

ای کاش سرقت به دانشگاه محدود بود. در عرصه هنر سرقت بی سابقه نبود اما از بدو تولد پست مدرنیسم مجوز شرعی هم پیدا کرد. گل بود به سبزه هم آراسته شد. طبق نظریه پست مدرن، اصلاً اصل و اصالت وجود ندارد و نویسنده هم زنده نیست که ادعای اصل بکند و دنبال سارق بدود. پل گوگن هم گفته است که هنر یا سرقت است یا انقلاب و چون اینجا نمی‌شود انقلاب کرد پس هر چه به نام هنر عرضه می‌شود به ناچار سرقت است.

یک نوع انتحال خفیف هم اخیراً رؤیت شده و آن اینکه برخی دست‌آوردان ترجمه مطالب و مثال‌های مجله مترجم را برمی‌دارند و نام مجله و نام این حقیر سراپا تقصیر را از سر آن پاک می‌کنند و در پیچ خود می‌گذارند تا در نظر فالوورهای خود چنین بنمایند که خود آن را نوشته‌اند. و برخی از اساتید نیز این نوشته‌ها را بی ذکر نام نویسنده و منبع آن به کلاس درس می‌برند و به دانشجویان بی‌خبر می‌دهند.

در اینجا لابد از خودتان می‌پرسد بین لوله بخاری و انتحال چه نسبتی است و به چه دلیل عنوان لوله بخاری را بر پیشانی این نوشته گذاشته‌ام. دلیلش شنیدنی است. سال‌ها پیش در جاده‌ای بیرون شهر پیرمردی روستایی را دیدم که کنار جاده خیار می‌فروخت. فصل بهار بود و خیار نوبر. آنچه نظرم را جلب کرد سبزی خیارها و قلمی بودن و یکدست بودن اندازه‌شان

بود. پیرمرد خیارها را داخل کیسه‌های پلاستیکی پانزده کیلویی سر بسته ریخته بود و کیسه‌ای می‌فروخت. بدون تأمل یک کیسه خریدم و آوردم خانه ولی کیسه را که در آشپزخانه خالی کردم دیدم خیارهایی به اندازه کمبوزه از کیسه ریخت بیرون. از کل پانزده کیلو دو کیلو هم خیار قلمی درنیامد. حقم بود. طمع کرده بودم. یاد داستان خاتون طمعکار در مثنوی افتادم که از فرط طمع کدورا ندیده بود. تامدتی ذهنم درگیر این مسئله بود که پیرمرد چگونه خیارهای بزرگ را بین خیارهای کوچک جاداده است، تا اینکه روزی دوستی راز این مسئله را برایم گشود: لوله بخاری.

مرد ابله گفت ای دانای راز      گاو را از خر نمی‌دانی تو باز

لوله بخاری را می‌گذارند وسط کیسه پلاستیکی و بیرون آن را خیار ریز می‌ریزند و داخل آن را خیار درشت. و البته بسته به انصافشان از لوله‌های بخاری به اندازه‌های مختلف استفاده می‌کنند.

خیال کردید فقط اهل شعر و اهل هنر و اهل علم بلدند انتحال کنند!

